



مطالعه جایگاه زنان در هرم قدرت در خانواده با رویکرد آینده پژوهی

پویا طوافی^۱ - پروانه دانش^۲ - زهرا اسکندری^۳

مشخصات نویسنده اول

ملایر: دانش آموخته ارشد جامعه شناسی دانشگاه پیام نور تهران Email: tavafi8997@gmail.com

مشخصات نویسنده دوم:

استادیار جامعه شناسی، عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور تهران P_danesh@pnu.ac.ir

مشخصات نویسنده سوم:

ارومیه: دانش آموخته ارشد جامعه شناسی دانشگاه پیام نور تهران zahra_eskandari_q@yahoo.com

چکیده

قدرت و تسخیر آن از اهم مباحث اجتماعی است که خانواده نیز از آن مستثنی نیست. در طول تاریخ قدرت در خانواده گاه به مرد و گاهی به زن تفویض شده و پدرسری و مادرسری شکل گرفته است. در گذر زمان، پدر یا مادر نقشهای متنوعی یافتند و به تبع آن، قدرتی عظیم را از آن خویش ساختند. اما تفاوت در این بوده که خانواده مادرسریویع کمتری داشته است. در روند گذار از سنت به مدرنیسم، عرصه های متعدد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... دچار تحول می شود، مقوله خانواده در این میان، به عنوان حوزه روابط خصوصی کنشگران (اعضای خانواده) همواره با چالش ها و تضادهای عمیق ارزشی، هنجاری، عرفی و اخلاقی مواجه شده است. بی تردید با وجود روابط متعالی میان دوعرصه عمومی (جامعه) و خصوصی (خانواده)، ضرورت تغییر و تحول در ساختار سنتی و اقتدارگرایی خانواده، به عنوان نخستین پایگاه تربیت و اجتماعی شدن افراد، برای دستیابی به جامعه دموکراتیک و برابری طلب همواره اهمیت دارد. در این پژوهش به بررسی جایگاه زنان در هرم قدرت در خانواده با رویکرد آینده پژوهی می پردازیم. تحقیق به روش اسنادی انجام شده است. نتایج گویای این است که در آینده انتظار می رود هرم قدرت در خانواده ها تغییر کرده و نگرش نسبت به جایگاه زنان در این هرم نیز تغییر کند؛ همچنین روابط قدرت با افزایش پیچیدگی جامعه از سیطره ی قدرت جسمانی بیرون آمده و متغیرهای نوینی چون جایگاه فرد در مناصب اجتماعی اهمیت یافته است.

واژه های کلیدی: هرم قدرت در خانواده، جایگاه زنان، مادر سری، پدر سری

۱- نویسنده مسئول: دانش آموخته ارشد جامعه شناسی دانشگاه پیام نور تهران. tavafi8997@gmail.com

۲: استادیار جامعه شناسی، عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور تهران P_danesh@pnu.ac.ir

۳: دانش آموخته ارشد جامعه شناسی دانشگاه پیام نور تهران، دبیر آموزش و پرورش zahra_eskandari_q@yahoo.com



۱. مقدمه و بیان مسئله

قدرت جزئی لاینفک از حیات بشری است که در جامعه و به تبع آن، در همه ی ارکان اجتماعی از جمله خانواده مطرح است. خانواده نیز همچون سایر نهادهای تشکیل دهنده جامعه، در طول تاریخ دچار دگرگونی های ژرفی شده است. یکی از این دگرگونی ها در ساخت خانواده، به خصوص کنش متقابل میان زن و شوهر، تغییر در مفهوم نقش است. دگرگونی های اجتماعی، تحول در الگوهای زندگی جوامع شهری و ورود زنان به اجتماع موجب تغییر و تحول در نگرش افراد، در توزیع نقش ها و به تبع آن، توزیع قدرت در خانواده شده است.

وقتی صحبت از مقایسه خانواده های امروز و گذشته به میان می آید به راحتی و در یک قالب ساده می توان گفت در گذشته خانواده، بر یک جامعه سنتی شکل می گرفته و براساس یک نظام فرهنگی، ارزشی و هنجاری عمل می کرده است و بر همان اساس نقش های افراد نیز تعریف می شده و البته محصول نهایی خانواده نیز مشخص بوده است. به این ترتیب مشابهت زیادی میان اکثر خانواده ها وجود داشته است بنابراین می توان واژه سنتی را برای این خانواده ها برگزید اما بزرگترین مشکل خانواده امروزی یا مدرن در حال گذار از دوره سنت به مدرنیته، این است که بخشی از هنجارها و ارزش های نظام فرهنگی سنتی برایش کارکردی ندارد و بدیهی است که در توزیع وظایف، نقش ها و اهداف هم کارکردی نخواهد داشت و از طرفی هم خانواده امروزی هنوز تمام ارزش های نظام خانوادگی مدرن را نپذیرفته و به همین دلیل تعرضاتی میان خانواده های گذشته و فعلی وجود دارد.

از طرفی هم توزیع نقش و نظام قدرت در خانواده های امروز مشکل دیگری است که با خانواده های گذشته در تضاد است. پرواضح است زمانی که خانواده پرورش دهنده الگوهای سنتی با ساختار قطبی و مقتدرانه باشد، به طوری که اعضای خانواده ملزم به تابعیت از نظرات خاص فرد صاحب اقتدار باشند، روابط دوسویه مبتنی بر اصل برابرنگری و شایسته سالاری را در حوزه خصوصی خانواده تجربه نکرده باشند، در زندگی خانوادگی آینده خویش متأثر از الگوی روابط حاکم بر خانواده مبدأ بوده و در عرصه اجتماعی نیز مستعد پذیرش قواعد دموکراتیک نخواهد بود و همواره تسلیم و تابع فرامین صاحب قدرت می شوند، چرا که خانواده به عنوان تنها واحد جایگزین ناپذیر، رابطه تنگاتنگی با جامعه و نهادهای اجتماعی برقرار ساخته، به طوری که تغییرات و تحولات در جامعه به زمینه سازی و پی ریزی عوامل تغییر در خانواده بستگی دارد و بالعکس، اصلاح روابط و شرایط حاکم بر خانواده همواره نیازمند بازبینی و اصلاح در نظام ارزشی و هنجارهای رسمی و غیررسمی اجتماع است.

متعاقباً تغییر و تحولات صورت گرفته در حوزه خصوصی خانواده، متأثر از عوامل متعددی است، سؤال اصلی آن است که آیا خانواده به عنوان سنتی ترین نهاد، همچنان سعی در توجیه قواعد سنتی و مردسالارانه دارد و به طور خاص تر مردان به عنوان رؤسای خانواده که حامیان مطرح در حفظ احکام و قواعد سنتی در حوزه خصوصی به شمار می آیند، بر لزوم بازاندیشی و انجام تحولاتی در حوزه روابط خانوادگی و به طور ویژه رابطه خود با همسرانشان، برای توسعه تصمیم گیری مشارکتی و پرورش فضای کنش ارتباطی و روابط دموکراتیک و دوسویه واقف شده اند؟! صاحب نظران در حوزه خانواده و جامعه شناسی خانواده، تعاریف متفاوتی در رابطه با نقش و کارکرد خانواده ارائه داده اند. خانواده ایرانی امروزه تحول یافته و به اصطلاح جامعه شناسان



در مرحله انتقالی قرار دارد. یعنی پاره ای از صفات گذشته را حفظ کرده و با خصایص جدید در آمیخته است. پهنآوری خانواده قدیم را ندارد، اما از خانواده جوامع پیشرفته نیز گسترده تر است.

در ایران نیز با آغاز ورود فرایند نوسازی به کشور و خصوصاً گسترش روند شهرنشینی، همگانی شدن نظام آموزشی در کشور، رشد ارتباطات اجتماعی و به دنبال آن آشنایی با تحولات ساختاری در سایر جوامع، خانواده ایرانی هم دست خوش تغییرات شد. تا چند دهه قبل، شکل مسلط خانواده در ایران، خانواده گسترده تابع سنت و مذهب بود، که ریاست اصلی آن در اختیار پدر بود و در ساختار سلسله مراتبی قدرت، شوهر یا پدر خانواده در رأس هرم قرار می گرفت، اما این شکل از روابط قدرت با ورود نوسازی به ایران، همانند غرب، دچار تغییر شد (قندهاری، ۱۳۸۲).

به طور کلی می توان ساختار قدرت در خانواده را به اقتدار گرا و دموکراتیک تقسیم کرد. تصمیم گیری دموکراتیک به مشارکت و حضور فعال اعضا در فرایند اخذ تصمیم اشاره دارد و تصمیم گیری اقتدارگرایانه، به حاکمیت و محوریت یک نفر به عنوان رییس یا ارشد در اخذ تصمیمات دلالت می کند. (ظهیری و فتاحی، ۱۳۸۹).

به طور کلی پژوهش حاضر در پی پاسخ به سؤالات زیر می باشد: چه عواملی بر ساختار قدرت در خانواده تأثیر می گذارند؟ و روند تغییر جایگاه زنان در هرم قدرت در خانواده در آینده به چه صورت خواهد بود؟

اهمیت و ضرورت تحقیق:

خانواده از جایگاه رفیعی در حیات اجتماعی برخوردار است چراکه از یک سو نخستین گروهی است که از آن برمی خیزیم و درون آن با دنیا آشنا می شویم و از سوی دیگر، بیشترین تأثیر را بر کودک که دوران اولیه حیات را می گذراند وارد می سازد و این تأثیر تا پایان حیات پایایی دارد؛ دوم آنکه از روزنه حیات اجتماعی هرگز جامعه ای به سلامت دست نمی یابد، مگر آنکه از خانواده هایی سالم برخوردار باشد. (ساروخانی، ۱۳۸۴، ص ۳۲).

با توجه به سابقه تاریخی خانواده به عنوان قدیمی ترین واحد اجتماعی و اولین مدرسه آموزش رفتارهای فردی و اجتماعی، پذیرفتن این واقعیت که زن و خانواده دو رکن اصلی جامعه بوده و نقش اساسی آنها در رشد و تعالی انسان غیر قابل انکار است منطقی ترین رفتار علمی است. بشر از دیرباز به دنبال کسب خبر از آینده بوده است تا ضمن بهره برداری از فرصت هایی که پیش روی وی قرار خواهد گرفت بتواند با چالش ها و تهدیدها نیز مقابله کرده و تدبیرهای لازم را اتخاذ کند. با توجه به تغییر گسترده الگوهای حاکم بر روابط فردی، گروهی، منطقه ای و جهانی، اهمیت کشف صدای پای گام های آینده جهت جلوگیری از غافلگیری و محصور شدن در سیل بنیان کن حوادث بیش از پیش فزونی می گیرد و در این میان، بخش دفاع با توجه به ماهیت و مأموریت های خود نیاز فوق العاده ای به هوشیاری در برابر امور و آمادگی جهت مقابله با چالش ها و تهدیدها و بهره برداری از فرصت ها دارد. از طرف دیگر تغییرات به سرعت وارد همه ارکان و زوایای زندگی بشری شده و تحولات و دگرگونی های فراوانی را به وجود آورده است، که خانواده و ساختار آن نیز از این تغییرات تأثیر پذیرفته است.

از آنجایی که ساختار قدرت در خانواده نقش اساسی در کارآمدی خانواده دارد. (صفورایی پاریزی، ۱۳۸۸: ۱۱ - ۱۲). بر این اساس برهم خوردن ترتیب سلسله مراتب قدرت در خانواده موجب بروز کشمکش و تنازع قدرت در خانواده می گردد. (جی هی لی، ۱۳۷۵: ۱۷۷).



اهداف تحقیق:

هدف کلی: هدف از این پژوهش مطالعه جایگاه زنان در هرم قدرت در خانواده با رویکرد آینده پژوهی و اطلاع از روند تغییرات در ساختار (هرم) قدرت در درون خانواده است.

دیدگاههای نظری:

نظریه ساختار خانواده:

مینو چین (۱۹۷۴) و هی لی (۱۹۷۶) روانشناسان سیستمی خانواده، وجود سلسله مراتب روشن و صریح درون خانوادگی را از مسائل ضروری در کارآمدی خانواده می دانند. مینوچین که یکی از نظریه پردازان خانواده و خانواده درمانی است اعتقاد دارد که معیار سلامتی و بهنجاری خانواده این است که هر کس در جایگاه و نقش متناسب با خود قرار گیرد، که وی هدف از روش درمانی خود در خانواده را نشانیدن والدین و همسران در پست فرمان کنترل خانواده و ایفای نقش ویژه در اداره خانواده اعلام می کند. (زیمون، ۱۳۷۹: ۲۳۵). هی لی نیز معتقد است هر خانواده باید به مسئله سازماندهی در یک سلسله مراتب بپردازد و وجود سلسله مراتب اجتناب پذیر است زیرا سازمان ماهیتاً سلسله مراتبی است و قواعد و مراتب مربوط به اینکه چه کسی در پایگاه اولیه قدرت و چه کسی در پایگاه ثانویه قدرت است باید مشخص شود.

نظریه های قدرت در خانواده:

یکی از نظریه هایی که قدرت در خانواده را تبیین میکند تئوری تفکیک نقشها است. این نظریه جامعه شناختی براساس اصل سازش ناپذیری بودن نقشهای رهبری و عاطفی پارسونز (۱۹۹۵) است. وی معتقد است: دو عنصر عمده برای تشکیل خانواده، تفکیک بر مبنای جنسیت و سن است که مرتبط با تفاوت های بیولوژیکی و نگرش های اجتماعی و خانوادگی است. (مهدوی و صبوری خسروشاهی، ۱۳۸۲).

براساس این تفکیک پذیری، پارسونز به چهار نوع تقسیم بندی بنیادی از نقش - پایگاه در خانواده می رسد:
- نقش پدر - پدر، دارای قدرت بالایی است. در خانواده، وجه ابزاری در دست اوست و از طرفی، نقش احساسی - عاطفی او پایین است.

- نقش مادر - مادر، دارای قدرت بالایی در وجه احساسی - عاطفی است و در نقش ابزاری از موقعیت پایینی برخوردار است.

- نقش فرزند پسر - پسر، از نظر قدرت در سطح پایین ولی دارای وجه ابزاری است.

- نقش فرزند دختر - دختر، از نظر قدرت در سطح پایین ولی دارای وجه احساسی - عاطفی است.

پارسونز معتقد است، بزرگسالان در امور خانواده، به عنوان یک سیستم، بیش از کوچکترها تأثیر میگذارند. نکته اصلی، وجه ابزاری و احساسی - عاطفی است که ضرورتاً این تفکیک، حاوی کارکرد از این ایفای نقشهاست که پارسونز برای زن نقش



رهبری (پیرسون، ۱۹۹۵: ۴۵) عاطفی یا کاریزمایی و برای مرد نقش رهبری اجرایی یا ابزاری قائل است. شوهر رهبر اصلی و مادروظیفه حفظ وحدت و انسجام خانواده را برعهده دارد (مهدوی و صبوری خسروشاهی، ۱۳۸۲).

فمینیسم، یکی از دیدگاههای مهمی است که در مقابل نظریات کارکردگرایی همچون پارسونز قرار دارد. اساس نظریه آنها بر این اصل استوار است که زنان در جامعه در موقعیت نابرابری نسبت به مردان قرار دارند. زنان نسبت به مردان، دسترسی کمتری به منابع مالی، پایگاه اجتماعی، قدرت و فرصتها برای خودسکوفایی در اجتماع دارند. این نابرابری، نتیجه سازماندهی جامعه است، نه اینکه منشأ بیولوژیکی یا تفاوتهای شخصیتی بین زنان و مردان داشته باشد. در حوزه خانواده نیز فمینیستها معتقدند که اساس خانواده به سوی برابری و تقارن نرفته است. بنابراین، خانواده مکان نابرابری است؛ جایی که زنان مطیع هستند و نقشهای آنان از پیش تعیین شده است. آنان بر این باورند که دو ساختار زیر، زنان را به اطاعت و فرمانبرداری در خانواده وامیدارد. (همان):

۱. موقعیت زنان به عنوان همسران و مادران: به اعتقاد بسیاری از آنان، مادری و مراقبت از فرزند، به جای آنکه به قابلیت‌های درونی زنانه اسناد داده شوند، باید به عنوان ساخت های فرهنگی ادراک شوند. اوکلی برای مادری کردن به عنوان نماد آشکار تقسیم کار جنسی، جنبه ی اسطوره ای قایل است. وی اسطوره مادری را مشتمل بر سه ادعای نادرست میداند: الف. مادران به کودکان خود نیاز دارند؛ ب. کودکان به مادران خود نیاز دارند؛ ج. مادری مظهر بزرگترین دستاورد زندگی زن است (بستان، ۱۳۸۹).

۲. فرایند جامعه پذیری در خانواده: دی بوار (۱۹۸۹) از جامعه پذیری نقش های جنسیتی به عنوان عامل تداوم سلطه مرد بر زن یاد میکند. (tongT 1997 : 206).

نظریه مبادله، یکی از دیدگاههای مهم در جامعه شناسی است. این نظریه بر قدرت زناشویی متمرکز شده است. براساس این نظریه این نظریه، سه عنصر هنجارهای اجتماعی، منابع و منافع توزیع قدرت یک رابطه را تعیین میکنند.

عنصر اول، بیان میدارد که هنجارهایی مثل ریاست مرد در خانه و برخورداری از سن و پول بیشتر و تحصیلات بالاتر و شغل بهتر در مقایسه با زنان، موجب افزایش قدرت مردان شده است. عنصر دوم، منابع است. هر یک از دو شریک زندگی، که منابع بیشتری مثل پول، دانش یا ظاهر فیزیکی بهتر، در اختیار داشته باشند، قدرت بیشتری دارند. عنصر سوم، منافع است؛ یعنی که هر کدام از زوجین که منافع کمتری از این رابطه به دست آورد، قدرت بیشتری خواهند داشت و کسی که وابستگی اش به رابطه کمتر است قدرتش کمتر خواهد بود. (Taylor & et al, 2000, p 276).

نظریه های اساسی در باب زن و جایگاه او در هرم قدرت در خانواده را می توان در دو گروه موافقان و مخالفان برابری تقسیم کرد.

الف. موافقان - برابری زن و مرد را از سه منظر اتکا دارند:



- ۱- **منظر انسانی:** اتکا بر ارزش های انسانی است. اینجا اومانیزم فرا جنسیتی مطرح نظر است. در این منظر انسانها برابر متولد شده اند و هر آنچه موجبات تجزی انسانها و نا برابری آنان گردد تصنعی و غیر انسانی است.
- ۲- **منظر اخلاقی:** که اعتقاد بر این است که تفاوت گذاری بین زن و مرد غیر اخلاقی است و با عدالت اجتماعی سازگار نیست. بنا بر این، باید
 - هر جامعه ای برای آحاد آن فرصت های اجتماعی را فراهم آورد.
 - فرصت ها را ورای تعلق جنسیتی توزیع کند و به اخلاق جامعه ببرد.
- ۳- **منظر عملی - کاربردی:** از این منظر بر غیر عملی بودن شکاف بین زن و مرد از یک سو و جنس دوم شناختی زن تأکید می کند.

ب. مخالفان - اقتدار زنان را بر چهار استدلال تکیه دارند:

- ۱- **مدیریت و کارایی آن:** از این منظر اعتقاد بر این است که در صورت برابری یافتگی، مدیریت خانواده با کاستی مواجه می شود و در نتیجه خانواده خود به خود به خانواده از هم پاشیده تبدیل خواهد شد.
- ۲- **رقابتی شدن زن و مرد:** یکی از عناصر دژکارکردی و بی کارکردی خانواده رقابتی شدن زن و مرد خواهد بود که نتیجه آن هرز رفتن توان اعضاست.
- ۳- **نوستالوژیا:** مخالفان مشارکت زن در تصمیم گیری در خانواده و ارتقاء جایگاه او از انقیاد به شراکت آگاهانه و یا به طور نا آگاه تحت تأثیر نوستالوژیا نیز هستند، علی الخصوص نوستالوژای سنت، آنان را عقید بر این است که گذشته مطلوب است.
- ۴- **الگو سازی والدین، زمان بسته:** یکی دیگر از اندیشه ها، الگوسازی والدین است. مرد در اداره خانه به پدر خود و رفتار او می اندیشد، زمان و حرکت آنرا انکار می کند و هر لحظه در این اندیشه است که باید همانند پدران خود عمل کند. (ساروخانی، ۱۳۸۴).

بورديو بر اهمیت ارزش ها، هنجارها، باورها، و ایدئولوژی هایی که در فرایند اجتماعی شدن، ذهن عاملان اجتماعی را شکل می دهد پافشاری میکند. از دیدگاه بورديو (۱۹۸۵) دنیای اجتماعی می تواند به عنوان یک فضای چند وجهی، که بر پایه ی اصول توزیع منابع بنا شده است، مطرح شود؛ بر این اساس، می توان فضای اجتماعی را به عنوان مجموعه یی از روابط قدرت عینی تعریف کرد که در آن، توزیع موقعیت ها در میدان ها به توزیع انواع قدرت درون هر یک از میدان ها اشاره دارد. بورديو هم چنین با ابداع اصطلاح عادت واره، به یکی از سوآل های مهم جامعه شناسی مبنی بر این که چرا کنش انسانی از الگوهای منظم پیروی می کند پاسخ داده است. عادت واره ی بورديو از حالات، ترتیبات، طرح واره ها، و شکل های شناخت، که عمیقاً درونی شده اند، تشکیل شده است. درونی شدن این مولفه ها ی متعدد عادت واره، از طریق جامعه پذیری اولیه و به وسیله ی افراد صورت می گیرد (شوآرتز، ۲۰۰۲). شکل گیری عادت واره به طور غیررسمی از طریق تجربه ی کنش های متقابل اجتماعی در فرآیندهایی نظیر تقلید، تکرار، ایفای نقش امکان پذیر است.



(همان، ۶۵). و عادت واره هم شیوه ی تولید عمل کردهای اجتماعی است و هم شیوه ی درک و ارزیابی این عملکردها (بوردیو، ۱۹۹۰: ۱۲۷).

با توجه به این نظریه، عوامل تبیین کننده ی شکل ساختار قدرت در خانواده را می توان به دو دسته تقسیم کرد؛ نخست منابع در دسترس همسران یا منابعی که از نظر اجتماعی می تواند سهم افراد را در ساختار قدرت افزایش دهد؛ مثل اشتغال، تحصیلات، درآمد مستقل و مانند آن، و دسته ی دوم، عوامل شناختی و طرح عادت واره های ذهنی .

چگونگی توزیع قدرت در خانواده

توزیع قدرت در خانواده که نمایشگر موقعیت افراد در سلسله مراتب خانوادگی است موضوعی مهم در روابط خانوادگی به شمار می آید، و در این مورد بررسی های زیادی انجام گرفته است. افراد صاحب قدرت در خانواده که به یکی از منابع قدرت دسترسی دارند امکان نظارت بر دیگران را نیز دارا می باشند. فرد قدرتمند قادر است که در مواردی که تصمیم گیری های مهمی در خانواده رخ می دهد با اتکا به منابع قدرت در دسترس، بر روند اتخاذ تصمیم نهایی تاثیر گذاشته و دیگری را وادار به قبول تصمیم گیری خود نماید. " (هیندس، ۱۳۸۰) معمولا از سه راهکار تاثیرگذاری بر تصمیم گیری نام برده می شود. اعمال قدرت می تواند از طریق به کارگیری زور، تهدید و یا مجاب سازی صورت گیرد. این نوع اعمال قدرت در زمان تصمیم گیری های مهم رخ می دهد.

اما با نگاهی به ساختار جامعه متوجه می شویم که اعمال قدرت در موارد عدم تصمیم گیری نیز وجود دارد. فرد قدرتمند از امکانات خود استفاده می کند و برخی از مقولات مهم را - بر اساس امکانات قانونی و یا آداب و رسوم جامعه - اصلا به تصمیم گیری واقعی نمی گذارد و در نتیجه، دیگری امکان طرح نقطه نظرات خود را نخواهد داشت. نوع دیگری از اعمال قدرت نیز وجود دارد که «قدرت پنهان» نامیده می شود و افراد فرودست به دلیل عدم امکانات برای ایجاد تغییرات در زندگی دشوارشان، روابط نامتعادل موجود را اجتناب ناپذیر در نظر گرفته و با استفاده از واژگانی مانند قسمت و سرنوشت حتی از گله و شکایت نیز خودداری می ورزند. (لوکس، ۱۳۷۵)

قدرت را نمی توان به معنای داشتن یا نداشتن (برد و باخت) در نظر گرفت. این چنین برداشتی به غلو و اغراق در قدرت فرد قدرتمند می انجامد و باعث نادیده گرفتن نقاط "ضعف" آن فرد قدرتمند می شود و در نتیجه امکاناتی که فرد با قدرت کمتر برای تاثیرگذاری بر روی زندگی خود را دارد زایل می گردد. این حالت نه فقط در زندگی روزمره بلکه حتی در سازمان هایی با روابط قدرت نهادینه شده نیز وجود دارد. در بررسی مکانیزم های قدرت باید بر روی آشکارسازی "دیالکتیک نظارت" تاکید داشت. بدین معنا که چگونه افراد بدون قدرت، به نوعی از منابع موجود استفاده می کنند تا بتوانند در یک رابطه قدرت بر روی فرد قدرتمند اعمال نفوذ کنند. (Davis, 1991: 70-75). در هر رابطه ای که در یک نظام اجتماعی وجود دارد افرادی که ظاهرا بی قدرت ترین افراد هستند قادرند که به منابعی دسترسی یابند تا بر روی قدرت نظارت داشته باشند. تنها اعمال قدرت فرد قدرتمند مد نظر نیست و فرد تحت سلطه نیز دارای امکاناتی نهفته و پنهان می باشد که با استفاده از آنان می تواند بر روی فرد قدرتمند تاثیر بگذارد. بر این اساس زنان هم که در خانواده از لحاظ دسترسی به منابع قدرت در موقعیت فرودست قرار دارند با استفاده از وسایل و راه های گوناگون سعی در کسب قدرت در خانواده را دارند.



برای درک روابط قدرت در خانواده باید به منابع در اختیار فرد قدرتمند و فرد بدون قدرت و عاملیت او توجه داشت. بدین ترتیب قادر خواهیم بود که درکی از چگونگی تغییر روابط قدرت در خانواده به دست آوریم.

منابع قدرت در خانواده

منابع قدرت در خانواده متنوع تر از منابع قدرت در جامعه است. در رابطه میان دو فرد، مسایل مربوط به ویژگی های فردی و احساسی نیز نقش مهمی را ایفا می کنند. منابع قدرت در خانواده به شرح زیر می باشند: قوانین، هنجارهای فرهنگی، منابع اقتصاد، هنجارهای جنسیتی، تحصیلات و دانایی، تفاوت های فردی (اعتماد به نفس یا سن) توانایی برقراری ارتباط، عوامل احساسی، ویژگی های ظاهری و قدرت بدنی و همچنین موقعیت و جایگاه فرد در زندگی. با نگاهی ساختاری به منابع قدرت می توان گفت که تحت تأثیر این منابع قدرت (قوانین، هنجارهای فرهنگی، منابع اقتصادی و قدرت بدنی) مردان را در موقعیتی فرادست قرار می دهند.

قوانین خانواده نه فقط به مردان اجازه نظارت بر رفتار، تن و تصمیم گیری های فردی زنان را می دهد بلکه با دادن امتیازاتی به آنان جهت تصمیم گیری در مواردی مانند ازدواج مجدد (بدون اجازه از همسر خود) و همچنین نبود امکانات قانونی برای زنان جهت تغییر دادن شرایط زندگی توأم با خشونت (از جمله حق طلاق) به مردان امکان اعمال قدرت را می دهد.

هنجار های فرهنگی جامعه ایران دارای گوناگونی بسیار زیاد است. هنجارهای فرهنگی در برخی نقاط امکان نظارت بسیار زیاد در زندگی خانوادگی را به مردان می دهند و در برخی نقاط دیگر این امکان کمتر است. به صورت کلی جامعه ایران ریاست و سرپرستی را به مردان تفویض کرده و وظیفه اعضا دیگر خانواده را در جهت رضایت آنان مطرح می کند. بدین ترتیب حتی در مواردی که مردان دارای حقوق قانونی نیستند فرهنگ جامعه، رضایت مردان را ضروری می داند. در بسیاری از تصمیم گیری های خانوادگی ساختار فرهنگی به نوعی است که موافقت با ترجیحات و تمایلات مردان جزو اصول زندگی به شمار می آید. فشار های اجتماعی به حدی زیاد است که فکر تغییر و دگرگونی در ساختار موجود به ذهن هیچ یک از طرفین خطور نمی کند. از آن جا که تحت تاثیر شرایط موجود، تصویری از ایجاد تغییر و دگرگونی در روابط خانوادگی و تقسیم مجدد نقش ها و وظایف وجود ندارد، در نتیجه بسیاری از درخواست ها اصلا مطرح نمی شوند تا در مورد آنان تصمیمی اخذ شود.

منابع اقتصادی نیز با توجه به میزان اشتغال زنان ایرانی و در صد بالای زنان خانه دار در ایران به صورت عمده در دست مردان متمرکز است و قدرت بدنی مردان نیز به آنان امکان استفاده از زور برای پیشبرد تمایلات خود را می دهد. هنجار های جنسیتی و نگاه برابر در ایران هنوز عمومیت نیافته و در یک جامعه مردسالار که مردان از لحاظ ساختاری و فردی دارای قدرت بیشتری هستند تاکید بیشتر بر نابرابری و موقعیت فرادستی و فرودستی است تا موقعیت برابر. احتمال دارد که با رو آوردن زنان به تحصیلات دانشگاهی، دسترسی برخی از آنان به این منبع قدرت خانوادگی افزایش یابد، اما عمومیت یافتن آن هنوز قابل مشاهده و سنجش نیست.



تفاوت های فردی و ویژگی خاص انسان ها در زمینه برقراری ارتباط، در بین افراد متفاوت است و در این زمینه باید به موارد خاص رجوع داشت. اما از آن جا که مردان معمولا دارای سن بالاتر و تجارب اجتماعی بیشتر می باشند این منبع قدرت نیز در اختیار آنان است.

در حوزه منابع و امکانات فردی، زنان امکان بیشتری جهت دسترسی به قدرت دارند. ویژگی های ظاهری می تواند در روابط زن و مرد باعث افزایش قدرت زنان شود. جوانی و زیبایی ظاهری زن و مسایل احساسی و جنسی می تواند به قدرت زنان در خانواده بینجامد. اما مساله ای که وجود دارد تاثیر زمان بر روی ویژگی های ظاهری افراد است که می تواند به کاهش قدرت بینجامد. یکی از مسایل دیگری که بر روی امکان افزایش قدرت زنان موثر است شرایط موقعیت سیال زنان در زندگی خانوادگی می باشد. مثلا بر اثر افزایش سن و فرزند آوری، قدرت زنان افزایش می یابد زیرا در مواردی امکان جبهه گیری مادر و فرزندان را در برابر مرد- پدر خانواده بوجود می آورد. وجود فرزندان به خصوص فرزندان پسر باعث افزایش قدرت زنان در خانواده می شود.

گذشته از منابع فوق اما پدیده انتقال قدرت نیز در خانواده ها به چشم می خورد. در اثر ازدواج و سالیان زندگی در مجاورت یکدیگر، مردان بخشی از قدرت نظارت بر روی سایر افراد را به همسران خود منتقل می کنند. زنان در خانواده به تدریج دارای قدرت نظارت و کنترل بر روی دیگران می شوند و محدوده تصمیم گیری شان در حوزه فعالیت های خانگی و تربیت و نظارت بر رفتار فرزندان افزایش می یابد. این قدرت انتقالی است و به علت رابطه ی ازدواج بوجود می آید. روشن است که در اثر قطع این رابطه طبیعتا قدرت زن به خصوص بر روی فرزندان - که پایه و پشتوانه ی قانونی هم ندارد - از بین می رود.

نوع دیگری از کسب قدرت انتقالی، از طریق فرزند پسر به مادر است. رابطه مادر - فرزند (پسر) رابطه ای خونی است که نمی توان آن را از بین برد. زنان به علت فرزند آوری و مادر شدن به قدرت دست می یابند و قادر به نظارت بر روی فرزندان می شوند (هر چند که به لحاظ حقوقی و قانونی، قدرت نظارت و اعمال کنترل بر روی فرزندان در دست مردان است). با این حال، داشتن فرزند پسر خواهی نخواهی به قدرت بیشتر مادر می انجامد. در نتیجه برخوردهای مادر با فرزند پسری که به او قدرت می بخشد با فرزند دختری که خود نیز موقعیتی فرودست دارد متفاوت خواهد بود. زیرا پسران روزی خود به فرد قدرتمند خانواده تبدیل می شوند و مادران می توانند از قدرت انتقالی پسران خود استفاده کنند و در خانواده به موقعیتی بالاتر دست یابند.

نکته مهم در کسب قدرت انتقالی این امر است که اولاً نظارت زنان بر روی اعضای ضعیف خانواده صورت می گیرد و در عین حال در نظارت زنانه باید قواعد و هنجارهای مردان حفظ گردد. زنان به عنوان کمک کننده به مردان، روی دیگران اعمال قدرت می کنند. از نمونه های متداول می توان به تفاوت های جامعه پذیری جنسیتی، سخت گیری بیشتر مادران نسبت به دختران و در مواردی دخالت در زندگی عروس، اشاره و تاکید داشت.

با پیاده شدن ارزش ها و هنجار های مردانه از جانب زنان بر روی زنان دیگر نه فقط از ایجاد همبستگی میان زنانی که در موقعیت های مشابه اجتماعی قرار دارند کاسته می شود بلکه از جانب دیگر باعث حفظ و دوام روابط مرد سالاری در خانواده و جامعه از طریق خود زنان می گردد. این نکته ای است که در بسیاری از گفتارها به چشم می خورد و بار دیگر گناه نابرابری



جنسیتی را ناشی از رفتارهای نابرابر مادران و یا مادر شوهرها نسبت به فرزندان و یا نسبت به عروس خود مطرح می کنند .
واقعیات زندگی و هم چنین برخی از پژوهش ها نیز نشان می دهند که زنان بیشتر از مردان بر روی زنان دیگر فشار وارد می
کنند تا در کلیشه های جنسیتی بگنجد و رفتاری مخالف آن انجام ندهند . در این مورد باید زنان (به خصوص زنان سالمند)
را حافظ منافع مرد سالاری در خانواده ها در نظر گرفت .

اما نکته ای که به آن کمتر توجه می شود این است که پابرجایی قدرت انتقالی، ناشی از همسر و یا فرزند، زنان را مجبور به
قبول ارزش های مردسالارانه در خانواده می کند و برای حفظ قدرت در مواردی سخت تر از مردان سعی در محافظت از
هنجارهای جنسیتی دارند . نمونه هایی از این نوع رفتار را در رابطه با سختگیری های مادران نسبت به دختران و یا حمایت
مادران و مادر شوهرها از خشونت شوهران نسبت به همسران خود و درخواست از زنان جهت تغییر رفتار برای رسیدن به
آرامش در خانواده (اعزازی ، ۱۳۸۰) و یا تحقیر زنان ناباور از جانب زنان دیگر و نه مردان خانواده (ذاکر مشفق ، ۱۳۸۷) نام
برد .

این روشی است که در میان دو فرد قدرتمند و بی قدرت شکل می گیرد تا زنان که از لحاظ ساختاری نسبت به مردان در
رابطه فرودستی قرار دارند حداقل در محدوده زندگی خانوادگی به عنوان کارگزار مردان، به اعمال قدرت در چارچوب
هنجارهای مرد سالارانه دست بزنند.

از آن جا که فرصت و امکانات زنان به منابع قدرت اجتماعی ناچیز است در نتیجه به صورت غیرمستقیم و از طریق وابستگی به
دیگری، سعی می کنند تا به قدرت دست یابند . اما عاملیت و دستیابی به قدرت از طریق «روش های غیر مستقیم»، به برابری
و مشارکت واقعی میان زن و شوهر در خانواده نخواهد رسید . زیرا هنوز مردان دارای قدرت اصلی می باشند و می توانند هر
زمان که گمان برند رفتاری برخلاف میل آنان صورت می گیرد شخصا از منابع قدرت خود استفاده کرده و یا اصولا از طرق
مختلف (از جمله طلاق) زن را از اعمال قدرت برای احقاق حق خود، محروم کنند . «قدرت انتقالی» در واقع امتداد قدرت
مردان در خانواده است که از طریق زنان صورت می گیرد و از این طریق هنجارهای مردانه حفظ و بازتولید می شوند و ارزش
های مردانه نسل بعد نسل انتقال می یابند . زنان که در جامعه دارای قدرتی نیستند ، سعی در پیدا کردن امکاناتی برای اعمال
قدرت در خانواده و یا تاثیرگذاری در تصمیم گیری های خانواده دارند . از آن جا که فرهنگ، محدوده ی رفتارهای افراد را
مشخص کرده و از لحاظ فرهنگی نیز در جامعه، قدرت زنان مشروعیت لازم را ندارد تنها اعمال قدرت بر زنان دیگر و کودکان
دارای مشروعیت است . در نتیجه افزایش قدرت زنان در خانواده به نظارت بر افراد ضعیف تر خانواده می انجامد. این شیوه هر
چند که دارای مزایایی برای فرد است اما در نهایت باعث بازتولید روابط مرد سالاری در خانواده و تداوم آن از نسلی به نسل
دیگر می شود .

تا زمانی که دسترسی برابر به منابع قدرت وجود نداشته باشد هر یک از شیوه هایی که در روابط خانوادگی برای مشارکت در
تصمیم گیری ها انتخاب شود در یک فرآیند بگرنج و اغلب نامحسوس، باعث افزایش قدرت فرد در یک رابطه ساختاری «تا
مقارن» می شود . مشارکت زنان یا افزایش قدرت آنان تنها بر اثر رابطه با فردی دیگر و موافقت او پا بر جا می ماند. در صورت
عدم موافقت و یا قطع رابطه، امکانات اعمال قدرت نیز از بین خواهد رفت . اگر به جای مشارکت و توانمندسازی، جدال قدرت



در خانواده مطرح باشد، افراد درگیر در روابط قدرت بر اساس منابعی که در اختیار دارند تنها سعی در نظارت بر دیگری خواهند داشت. اهداف آنان نیز نه با توجه به منافع جمع بلکه بیشتر در رابطه با هدف فردی مطرح خواهد شد.

معمولا دستیابی زنان به قدرت (به صورت غیر مستقیم)، از طرف مردان و با موافقت آنان صورت می گیرد و تا زمانی که زنان در چارچوب های ساخته شده ی جامعه مردسالار دست به اعمال قدرت بر روی افراد ضعیف تر خانواده می زنند مخالفتی با " مشارکت " آنان وجود ندارد. این روش در واقع شیوه ای غیر مستقیم است که از زنان به عنوان حافظ منافع مردسالاری در خانواده و جامعه، استفاده می شود.

تغییر جایگاه زنان

آگاهی زنان از حق و حقوق خود و تلاش به منظور کسب این حقوق، معلول جریانات مدرنیته، پیشرفت های تکنولوژیکی و عصر ارتباطات است. اغلب زنان در گذشته خانه دار بوده و نقش نان آوری و کسب درآمد بیرون از منزل بر عهده مردان بود. اما در طول سال های اخیر میزان ورود زنان به بازار کار از رشد فزاینده ای برخوردار بوده است. اشتغال زنان متأهل اگر چه از نظر فرهنگی و اجتماعی در خور اهمیت است و موجب استقلال و به دست آوردن درآمد و رفاه نسبی خانواده می گردد، اما مسئله این است که اشتغال زنان بر مسائلی همچون تربیت فرزندان، تقسیم کار در خانواده و دوام زندگی زنشویی و ... تأثیر گذار است.

بسیاری از محققان و جامعه شناسان بر این عقیده اند که بحران خانواده از زمانی شروع شد که زنان نقش سنتی خود را در خانواده رها کرده و وارد بازار کار شده اند. همزمان با افزایش مشارکت زنان به عنوان نیروی کار، نرخ ازدواج با کاهش جدی روبه رو شده و در مقابل با افزایش نرخ طلاق افزایش داشته است. از طرفی دیگر اشتغال زنان روی بعد خانوار اثر می گذارد. در واقع زنان به دلیل کمبود وقت به واسطه کار بیرون از منزل ترجیح می دهند که فرزند کمتری داشته باشند و یا دیرتر بچه دار شوند. زنان شاغل در مقایسه با زنان خانه با مسئله دیگری رو به رو هستند که همان تعدد نقش هاست. چرا که همزمان باید چندین نقش را به خوبی ایفا کنند: کارمند بودن، مادر بودن و همسر بودن. در واقع تنوع نقش ها می تواند در برگیرنده تعارض و تضاد باشد، این امر به نوبه خود موجب فشار مضاعف بر زنان نیز خواهد بود زیرا اگر چه کار بیرون از منزل استقلال عمل برای زنان به همراه دارد اما بار خانگی از دوش آنان برداشته نشده است. همچنین اشتغال زنان بر روی هرم قدرت در خانواده نیز موثر است به گونه ای که امروزه زنان خواستار حقوقی برابر و هم سطح با مردان می باشند. امروزه از خانواده های پدر سالار قدیمی خبری نیست بلکه الگوی قدرت افقی و دو سویه است و تصمیمات درباره مصالح و برنامه ریزی های خانواده توسط زوجین گرفته می شود.

سیر تغییرات و تحولات خانواده در آینده

۱. تغییر در ارزش ها و هنجارها

در گذار از سنت به مدرنیته و به همراه تغییرات آشفته فرهنگی جامعه ما، خانواده ایرانی دگرگونی های گسترده ای را تجربه می کند. بزرگ ترین مشکل خانواده امروزی یا مدرن در حال گذار از دوره سنت به مدرنیته، این است که بخشی از هنجارها و ارزش های نظام فرهنگی سنتی برایش کارکردی ندارد و بدیهی است که در توزیع وظایف، نقش ها و اهداف هم کارکردی



نخواهد داشت و از طرفی هم خانواده امروزی هنوز تمام ارزش‌های نظام خانوادگی مدرن را نپذیرفته و به همین دلیل تعارضاتی میان خانواده‌های گذشته و فعلی وجود دارد. وضعیت کنونی نشانه‌هایی دارد که بیانگر ایجاد یکسری تغییرات در ساختار خانواده است. نشانه‌های این تغییرات از همسرگزینی تا تشکیل، دوام و نوع فرزندآوری خانواده دیده می‌شود و در نهایت هم به مشکلاتی که با طلاق و جدایی‌ها همراه است، دامن می‌زند. درک این دگرگونی و پیش بینی آثار و عواقب آن، از ابعاد مختلف حائز اهمیت است.

۲. تغییر ساختارها و شکل خانواده‌ها

تغییرات ناشی از پدیده‌های تأثیرگذار در درون فضای خانواده‌ها و رویدادهای بیرون، آسیب‌های جدیدی را به همراه دارند که این آسیب‌ها وضعیت خانواده ایرانی را با بحران مواجه کرده است. بر این اساس تنوع ابعاد خانواده در طول تاریخ علاوه بر تحولات کمی، تغییرات کیفی هم به دنبال داشته است. در امتداد صنعتی شدن جوامع و گسترش شهرنشینی، پهنه‌ی مهاجرت‌ها افزایش می‌یابد و شکل خانواده هم دگرگون می‌شود. با تغییر در ترکیب خانواده، تحولاتی هم در درون آن رخ می‌دهد که توجه کردن به آن‌ها و ارائه راه حل در جهت رفع معضلات می‌تواند نجات بخش جامعه باشد. آری ما در ایران با خانواده‌ای سرو کار داریم که به دلایلی همچون مهاجرت و کاهش تعداد فرزندان روز به روز از ابعاد کمی آن کاسته می‌شود. تغییر در ترکیب، انواع متنوعی از خانواده را تولید می‌کند. خانواده با توجه به تعداد تشکیل دهنده آن از شکل گسترده به هسته‌ای تبدیل می‌شود و رفته رفته خانواده هسته‌ای جای خود را به خانواده‌های تک سرپرست می‌بخشد و در نهایت اینکه با افزایش میزان طلاق و رکود نرخ ازدواج با پدیده‌ای تحت عنوان "بی خانوادگی" روبرو می‌شویم. بدین ترتیب می‌بینیم که به نسبت کاسته شدن تعداد افراد در خانواده، تحولاتی هم در کارکرد و نقش‌های سنتی اعضای خانواده رخ می‌دهد.

۳. تغییر در کارکردها و نقش‌ها

متأثر از تحولات شگرف جهان امروز، خانواده نیز با مجموعه نقش‌ها، کارکردها و موقعیت‌های مربوط به اجزای درونی خود یعنی زن، مرد و فرزند، در حال تغییر است. هم اکنون موجی از آسیب‌ها و تهدیدات از جمله فمینیسم، تحولات هنجاری و ارزشی، ورود تکنولوژی‌های جدید، انتقال فرهنگ‌های دیگر به خانواده و آسیب‌های اجتماعی مانند اعتیاد و طلاق، خانواده‌های ایرانی را تهدید می‌کند. در این میان برخی بر این باورند که جایگاه کنونی خانواده نسبت به گذشته بسیار متزلزل‌تر و نامطلوب‌تر است. خانواده امروزی نه دوام و بقای خانواده سنتی را دارد و نه در کارکردها و وظایفی که برای خانواده تعریف شده، چون گذشته موفق و کارآمد است. با چنین دیدگاهی موقعیت خانواده در جامعه فردا (آینده) به مراتب نامطلوب‌تر و سست‌تر است. عده‌ای هم می‌گویند برخورد فعال و مثبت با مسائل و مشکلات فعلی خانواده می‌تواند فردای خانواده را در جامعه ما امیدافزا و روشن‌تر سازد.

۴. فردگرایی و فردیت محوری

به نظر می‌رسد یکی دیگر از عوامل مهمی که آینده خانواده ایرانی را تهدید می‌کند، ظهور و بروز نوعی "فردگرایی" است. این فردگرایی در غرب عاملی پیش برنده محسوب می‌شود و اگر در افراد نهادینه شود، روند زندگی اجتماعی شان را آسان‌تر می‌کند. اما در جامعه‌ی ما این فردگرایی خانواده را دچار بحران کرده است. تعدد منابع تأثیرگذار فرهنگی به واسطه‌ی گسترش وسایل ارتباط جمعی، تأثیرات متفاوت و جورواجور به روی ذهن تک تک افراد جامعه، موجب جدایی تدریجی افراد از یکدیگر شده، و جامعه به تک بعدی شدن متمایل می‌شود.

۵. گسترش بحران‌های عاطفی



کاهش روابط متقابل اعضای خانواده به دلیل گسترش وسایل ارتباط جمعی مثل تلویزیون و رادیو. این فرایند را باید نوعی "بحران عاطفی" در خانواده‌ها قلمداد کرد. چون اگر چه که اعضای خانواده همگی دور هم جمع می‌شوند ولی توجه آنان به چیز دیگری خارج از خانه است.

از مهم ترین عوامل اساسی موثر بر جایگاه زنان در هرم قدرت در خانواده می توان به موارد زیر اشاره کرد:
تحصیلات: ارتقاء سطح تحصیلات زنان از مهم ترین عوامل موثر بر دگرگونی جایگاه زنان در هرم قدرت در خانواده در عصر جدید است.

منزلت شغلی: احراز شغل در خارج از منزل نیز با توجه به سطح بالای تحصیلات زنان نیز از عوامل اساسی بر گذار از شرایط سنتی زائد و پیوند با عناصر مدرن در بحث جایگاه زنان در خانواده است.
هویت زن و مرد: تعریف زن و مرد از خود و از دیگری از مهم ترین عوامل موثر بر جایگاه زن در هرم قدرت در خانواده است. هنگامی که زن خود را با معیار سنتی تعریف می کند و اقتدار را از آن مرد می داند، یا به تعبیر دیگر، خود را انسانی درجه دوم می شناسد، هرم قدرت در خانواده بسیار مردانه و شکلی عمودی به خود می گیرد.

بحث و نتیجه گیری:

خانواده مؤثرترین عامل انتقال فرهنگ و رکن بنیادی جامعه است که در شرایط مختلف در تأثیر و تأثر متقابل با فرهنگ و عوامل اجتماعی است. انسان‌ها در خانواده به هویت و رشد شخصیتی دست می‌یابند و در خانواده‌های سالم و رشید به تکامل معنوی و اخلاقی نائل می‌شوند. لذا خانواده عامل کمال بخشی، سکونت، آرامش و بالندگی به اعضای خویش است که در تحولات اساسی جوامع نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. البته خانواده متأثر از عملکرد مذهب، آموزش و حکومت نیز می‌باشد و این تأثر به صورت متقابل باعث ایجاد تغییرات اساسی می‌گردد. اگر خانواده محیط سالم و سازنده‌ای داشته باشد و نیازهای جسمی و روحی افراد خویش را برآورده سازد، کمتر به خدمات جانبی و جبرانی برای خانواده نیاز است. در تعریف خانواده، بیان شده: خانواده گروهی است متشکل از افرادی که از طریق نسب، سبب و رضاع با یکدیگر به عنوان شوهر، زن، مادر، پدر، برادر و خواهر در ارتباط متقابلند و فرهنگ مشترکی پدید آورده و در واحد خاصی زندگی می‌کنند. (ساروخانی (۱۳۷۵) جامعه‌شناسی خانواده، ص ۱۳۵)

اسلام برای خانواده قداست و منزلت خاصی قائل است؛ به نحوی که بنا و نهادی با آن قابل مقایسه نیست. تعبیراتی که در قرآن و روایات در باره خانواده به کار رفته است، به خوبی این مدعا را روشن می‌کند. وقتی که این تکریم را از کانون خانواده را در معتبرترین متون دینی، یعنی در قرآن و سنت می‌بینیم و فواید و کارکرد های آن را می‌شناسیم، متوجه می‌شویم که حراست از خانواده امری لازم و مقدس و تلاش در جهت تقویت و تحکیم پیوندهای خانوادگی قابل ستایش است؛ به گونه ای که اسلام برای آن، پاداشی معادل جهاد در راه خدا قائل شده است... در اینجا این پرسش مهم مطرح می‌گردد که چگونه می‌توان نظام خانواده را تحکیم و تقویت نمود و از سستی و انحلال آن جلوگیری کرد؟

برای این کار باید چهار اقدام روشن انجام دهیم:

۱. شناخت وضعیت گذشته به منظور شناسایی نقاط قوت و ضعف و ارزیابی آن‌ها؛



۲. شناخت وضعیت فعلی برای سنجش رضایت‌مندی گروه هدف (زنان و خانواده)؛
۳. ترسیم چشم انداز آینده یا آینده‌پژوهی به این معنا که رفع مشکلات گذشته و حال را مبنای برنامه ریزی آینده قرار دهیم؛
۴. تدوین و اجرای سیاست‌های تحکیم و تقویت خانواده برای رسیدن به چشم انداز مطلوب خانواده .
برخی از اندیشمندان و سیاست‌گذاران بر مبنای بررسی‌ها و پژوهش‌های متعدد و متفاوت اعلام کرده‌اند که تواناترین ملت‌ها، آن‌هایی هستند که خانواده در آن‌ها قوی‌ترین بنیاد و سازمان را داشته باشد و بنا بر این تمام نهادهای اجتماعی بایستی در خدمت تحکیم و تقویت نظام خانواده باشند.
سیاست‌گذاری، اصولی است که تصمیمات را جهت می‌دهد و موجب ارتباط و تداوم اقدامات مراجع تصمیم‌گیرنده می‌شود و روش‌ها و راه‌هایی برای دستیابی به اهداف معین در زمینه‌های مشخص را بیان می‌کند. رسالت پژوهشگر «علوم سیاستی» بررسی و تحلیل عینی و خرد مسایل عمومی جامعه و ارایه «توصیه‌های کاربردی به سیاست‌مداران» بر پایه آن تحلیل و در نتیجه یاری رساندن به آنان، در جهت گزینش مناسب‌ترین راهکارها در آینده است.
این امر، در سیاست‌گذاری فرهنگی، جایگاهی بس مهم، راهبردی و اثرگذار دارد که عمدتاً ناظر به وضعیت مطلوب بوده و چهارچوب‌ها و اصول حرکت به هدف مطلوب را معین می‌کند و از آنجایی که در جمهوری اسلامی ایران، هم فرهنگ و هم خانواده جایگاه مهم و برجسته‌ای دارد و هم رسیدن به اهداف متعالی و انسانی و وضعیت مطلوب در همه زمینه‌ها مورد توجه است؛ باید تلاش شود سیاست‌های روشن، آینده‌نگر، واقعی، پایدار و فراگیر در این زمینه وضع و اجرا گردد. استفاده از روش‌های آینده‌پژوهی در اینجا می‌تواند موثر و راهگشا باشد.

در هر حال اگر آینده خانواده ایرانی برای ما مهم است ، باید با همه امکانات و نیروها وارد این عرصه خطیر شویم و جایگاه خاصی برای آن قائل شویم . بر این اساس سیاست‌های زیر در جهت تقویت خانواده ایرانی در کوتاه مدت مفید و موثر به نظر می‌رسد و برای آینده بلند مدت و میان مدت نیاز به پژوهش‌های عمیق‌تر و فراگیر تر احساس می‌شود و اینجاست که ارزش و کارآمدی آینده‌پژوهی نشان داده می‌شود. بر این اساس تدوین چشم انداز ملی خانواده برای بیست سال آینده ضروری به نظر می‌رسد.

خانواده ایرانی در دهه های اخیر، همچون بسیاری جوامع دیگر، در معرض تحولاتی مهم بوده است.
زنان با برعهده داشتن مسوولیت خطیر پرورش نسل آینده در نظام طبیعی و تداوم بخشیدن به این نقش در خانواده و جامعه به گونه ای موثر در روند توسعه اجتماعی نقش داشته اند. جایگاه زنان و دختران در جوامع به عنوان قشر فرهنگ ساز، از جمله موضوعات در خور اعتنایی است که می توان از منظر انسانی به آن توجه کرد و ابعاد آن را با بهره گیری از تلاش های علمی و پژوهشی مورد کاوش قرار داد. هر نهادی در جامعه که پاسخ گوی برخی از نیازها است، ترکیبی از زنان و مردانی است که در آن سهم مشترک دارند. اما نقش زنان به دلیل نزدیکی به فرزندان، در ایجاد و حفظ باورهای روزمره بسیار بیشتر از مردان است. تا زمانی که نیمی از پیکر جامعه فعال نشود، جامعه به توسعه پایدار نمی رسد. همچنین تا زمانی که زنان در کانون خانوادگی شأن شایسته نیابند نمی توانند فرزندان توانا فراهم آورند. خانواده، برای رسیدن به کارکردهایی که برشمرده شد مانند هر نهاد دیگری نیازمند ساختار است. در نگاه جامعه شناسان غربی، ساختار خانواده، مدل ثابت و مرجحی ندارد؛ به طور طبیعی به تبع تغییرات اجتماعی، تغییر کرده و منجر به تغییر در کارکردها می شود لذا به عنوان مثال از نگاه ایشان، تغییر ساختار مدیریت در خانواده از نظام طولی به نظام عرضی و دموکراسی که زن و مرد و فرزندان را از لحاظ قدرت تصمیم گیری در یک سطح قرار



می دهد، به نوعی مؤید انعطاف این نظام در مقابل تغییر در ساختارهای اجتماعی بوده و مورد تایید است؛ اما در رویکرد دینی، دستیابی به کارکردهای خانواده متعادل، مستلزم وجود ساختار ویژه ای در خانواده است؛ ساختاری که بر اساس تفاوت نیازها و استعدادهای افراد خانواده و به منظور نیل به سعادت حقیقی انسان از سوی آفریدگار طراحی شده لذا نه تنها تابعی از تغییرات اجتماعی نیست بلکه تغییر شرایط اجتماعی و هماهنگ ساختن سایر نظام های اجتماعی را برای تحقق یک خانواده سالم طلب می کند. متأسفانه توجه به ساختار اصیل دینی در کشور مغفول مانده است. به دیگر سخن، بشر برای گریز از بعضی ضعف های خانواده سنتی، ساختارهای خانواده مدرن را انتخاب کرده و درمان دردهایش را از آن طلب میکنند در حالی که به اذعان بسیاری از اندیشمندان همین ساختارها، بحران خانواده در غرب را ایجاد کرده است. کاهش تمایل به تشکیل خانواده، عمر کوتاه ازدواج، روابط خارج از ازدواج و افزایش تعداد فرزندان نامشروع با پدران نامعلوم، افزایش تعداد خانواده های تک والدی و ناسازگاری و فاصله عاطفی فرزندان با والدین، نمونه هایی از نگرانی های جامعه مدرن درباره خانواده است. بنابراین بازنگری فعالانه و پویا در متون دینی برای اتخاذ ساختارهای اصیل خانواده، ضروری به نظر می رسد. (رفیع پور ، ۱۳۷۸ ، ص ۱۸)

بطور کلی می توان گفت که این تغییر و تحولات از یک سو بر آگاهی زنان نسبت به حقوق فردی و اجتماعی خویش تاثیر گذاشت، و از سوی دیگر باعث ایجاد تغییرات در نگرش سنتی مردان نسبت به توانائی ها و نقش زنان در خانواده و جامعه گردید. بتبع این تحولات، ساختار خانواده نیز از ابعاد گوناگون، بویژه از لحاظ توزیع قدرت و نوع اقتدار حاکم بر آن و همچنین تقسیم کار سنتی دچار دگرگونی شد. ورود صنعت و تکنولوژی جدید خانواده ایرانی را نیز دچار دگرگونی نموده و منجر به ظهور اشکال جدیدی از خانواده در جامعه ما گردیده است. بهنام یکی از جامعه شناسان بطور کلی روند این دگرگونی را اینگونه توصیف می کند دگرگونی خانواده ایرانی و ابعاد مختلف آن در نیم قرن اخیر آرام و کند، اما مستمر و قاطع بوده است. از زمان های دور شکلی از خانواده در جامعه ما وجود داشت که جامعه شناسان آن را با توصیف کرده اند. خانواده ای بر اساس شرایع اسلامی « خانواده گسترده » اصطلاح کلی و سنت های ایرانی، خانواده ای که مذهب و سنت و شیوه تولید اقتصادی جوامع کشاورزی مبانی آن را تشکیل می داد. این خانواده بر اساس پدر تباری، پدر مکانی و اولویت جنس مذکر استوار بود سازمان مرتبی داشت که زیر نظر پدر اداره می شد. خانواده واحد تولید و مصرف بود و این امر نه تنها در روستاها، بلکه در شهرها نیز که مراکز مهم صنایع دستی بودند به چشم می خورد. سرای خانوادگی سنت های متعددی را در خود جای داده و پاسدار سنتها بود. روابط افراد بر اساس سلسله مراتبی مبتنی بود که همه قبول داشتند. برخورد با تمدن صنعتی غرب و پیامدهای آن که عبارت است از

تغییرات ساخت اقتصادی جامعه، رواج شهر نشینی ، دخالت دولت و گسترش آموزش همگانی از عوامل عمده تغییر در خانواده ایرانی و بویژه شکل شهری آن می باشد. تا آنجا که یکی از خصوصیات اجتماعی ایران امروزی همزیستی انواع خانواده ها در محیط های شهری و روستایی است. به نحوی که ما شاهد پدیدار شدن شکل های برزخی میان خانواده سنتی و خانواده غربی هستیم. (بهنام، ۱۳۵۶ : ۱۳- ۱۸). و شکل های گذار میان خانواده های سنتی و جدید در کشور هستیم.

امروزه، اشتیاق زنان برای کسب خودکفایی اقتصادی، آنها را به کار سخت واداشته است در سال ۲۰۱۰ تعداد زنان آمریکایی شاغل بیشتر از مردان شاغل بود. در عوض، شوهران نقش گسترده تری را در نگهداری بچه، انجام کارهای خانه و ایفاء نقش والدینی در مراقبت از کودک، به عهده گرفته اند. نقش ها جابجا شده اند و این جابجایی، نه تنها به حال خانواده ها سودمند نیست بلکه نقش به سزایی در متلاشی کردن آنها خواهد داشت.



جایگاه رو به بهبود دختران در خانواده، افزایش سطح تحصیلات آنان و ورود زنان به بازار کار و کسب استقلال مالی، همزمان معلول دو موج فکری است که متأسفانه در بسیاری موارد آموزه های آن با یکدیگر خلط شده است. یکی نگاه اصیل اسلامی که با طرح تفکرات انقلابی امام خمینی (ره) (راجع به زن مسلمان، جانی دوباره گرفت و زندگی زنان را متحول کرد. دیگری موج تفکرات فمینیستی که با ظهور انقلاب اسلامی متوقف شد اما در دو دهه گذشته همزمان با رواج نظریات توسعه و مدرنیته در کشور، دوباره مطرح شده و امروز از سوی منابع مختلف داخلی و خارجی حمایت می شود و حتی بسیاری از زنان پایبند به ارزش های دینی را نیز به تصور اسلامی بودن این آموزه ها با خود همراه کرده است. این دو موج فکری متناسب با خاستگاهشان تأثیری عمیق بر نگرشها و انتظارات زنان از زندگی زناشویی و خانوادگی برجای گذاشته اند. بخشی از این تغییرات مانند افزایش اعتماد به نفس، ابراز نیازها و مطالبه حقوق به حق خود، رشد فکری، حضور سالم اجتماعی و کسب درآمد متناسب با مصالح خانواده، از سوی دین مورد تأیید قرار می گیرد اما هنوز کم نیستند مردانی که تمایل ندارند سنت های گذشته را به نفع نگاه اصیل اسلامی کنار بگذارند و نمی توانند زندگی سالمی را با زنان رشد یافته ادامه دهند. بخشی دیگری از این تغییرات مانند تحقیر ارزشها، خصوصیات و نقش های زنانه و الگو قرار دادن ارزش های دنیای مردانه برای زنان، ترویج برابری بدون لحاظ تفاوت های جنسیتی و اختلاط نقش های خانوادگی و تضعیف نقش های مادری و همسری برگرفته از آموزه های فمینیستی و در تعارض آشکار با مفاهیم دینی است اما گاه از طریق دستگاه های مختلف نظام جمهوری اسلامی مانند رسانه ملی و نظام آموزش و پرورش، ترویج شده و به روابط زنان و مردان در خانواده آسیب می زند.

در نهایت به این نکته توجه می کنیم که قدرت همواره جسمانی نیست، پس از پیدایی جامعه و پیچیده شدن آن صور اجتماعی می یابد و از توان جسم خارج می شود. در بعضی موارد بر اثر افزایش سن و فرزند آوری، قدرت زنان افزایش می یابد زیرا در مواردی امکان جبهه گیری مادر و فرزندان را در برابر مرد- پدر خانواده بوجود می آورد. وجود فرزندان به خصوص فرزندان پسر باعث افزایش قدرت زنان در خانواده می شود.

همانطور که ذکر شد مهم ترین عوامل تأثیر گذار بر جایگاه زنان در هرم قدرت در خانواده آموزش و اشتغال است و پیش بینی می شود که در آینده با توجه به روند افزایشی سطح تحصیلات زنان و به تبع آن احراز مناصب شغلی توسط آنان، زنان بتوانند جایگاه ویژه ای را در هرم قدرت در خانواده کسب کنند.

منابع ::

[1] اعزازی شهلا، ۱۳۷۶، جامعه شناسی خانواده با تأکید بر نقش ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر، تهران، نشر روشنگران.

[2] بستان، حسین، کارکردهای خانواده از منظر اسلام و فمینیسم تابستان ۸۹، انتشارات حوزه و دانشگاه، ش: ۳۵.

[3] رفیع پور، فرامرز، ۱۳۷۸. آنومی یا آشفتگی اجتماعی، انتشارات سروش.

[4] زیمون، ف.ج (1379)، مفاهیم و تئوریهای کلیدی در خانواده ترجمه سعید پیرمردادی، تهران، همام.

[5] ساروخانی، باقر، ۱۳۸۴، زن، قدرت و خانواده: پژوهشی در جایگاه زن در هرم قدرت در خانواده، پژوهش زنان، ش: ۱۲.



[6] صفورا پاریزی، محمدمهدی، ۱۳۸۸، شاخصهای خانواده کارآمد از دیدگاه اسلام و ساخت پرسش نامه ی آن، پایان نامه دکترا، قم، موسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

[7] ظهیری، هوشنگ و سروش فتحی، ۱۳۸۹ مدیریت خانواده در نظریه های جامعه شناسی در مقایسه با نظریه علامه طباطبائی، پژوهش نامه قرآن و حدیث، ش: ۸.

[8] قندهاری، پردیس. ۱۳۸۲. زن و قدرت. تهران: سازمان میراث فرهنگی

[9] مهدوی، محمد صادق و حبیب صبوری خسروشاهی، ۱۳۸۲، مجله علمی و پژوهشی تحقیقات زنان سال دوم ش اول

[10] هی لی، جی، ۱۳۷۵، روان درمانی خانواده ترجمه باقر ثنائی، چ چهارم، تهران، امیرکبیر.

[11] Bourdieu, Pierre. 1985. "The Market of Symbolic Goods." *Poetics* 14(1-2):13-44.
1990. *In Other Words: Essays towards a Reflexive Sociology*. Translated by
Matthew Adamson. Stanford, CA: Stanford University Press.

[12] De Beauvoir, Simone, (1989), *The Second Sex*, Vintage Books, New York.

[13] Parsons, T., (1995), *family socialization and interaction process*, New York, The free Press.

[14] Taylor, S. E, & et al, (2000), *Social Psychology*, New Jersey, Prentice Hall Inc.

[15] Tong, rosemarie, (1997), *Feminist Thought*, Routledge, London.